

گوشت سفت و خوش طعم اش. حظی که در پی این
میوهی زیبای کاملاً رسیده می آید که حس می کنیم تا چند
روز دیگر از شدت رسیدگی له خواهد شد.
این به اندازهی بکارث مست کننده است.
باز هم حس مالکیت.

*

زن بالغ

مرد جوانی انتقام سخت گیری های زنی را که دوست دارد از
زن بالغ می گیرد. او را تنها بدین خاطر می بیند تا دربارهی

این زن صحبت کند. زن بالغ، همچون آن زن دیگر، وانمود می‌کند که از صحبت‌های او لذت می‌برد؛ درحالی‌که زن رنج می‌کشد، مرد جوان ادامه می‌دهد، بی‌آن‌که بداند هر کلمه دشنه‌ای است که در تن او فرومی‌کند.

*

همان‌طور که معشوقه‌های ناخوشایند را در ملأ عام می‌بخشیم، به یاد خلوت کردن‌ها مان تمام بدجنسی‌های‌اش را بر او بخشیدم، به خاطر غرامت‌های خیالی، به خاطر رؤیاهایی که شب‌ها می‌دیدم و او در آن‌ها بسیار دلارام می‌نمود...

*

آن دیگری همچون کسی که در حال غرق شدن است، به تلفن چنگ می‌اندازد. او به مرد می‌گوید که دیگر نمی‌خواهد ببیندش. معشوق‌اش در کنارش نشسته و او نیز

گوشی تلفنی در دست دارد. به خاطر اوست، برای خوشایند اوست که زن این‌ها را می‌گوید.

*

رمانتیسیم

رمانتیسیم عشق را تباه کرده است. نمونه‌اش اشعار مالرب^۱، شاعران واقعی غنایی، شارل دورلئان^۲، رونسار^۳، لئزان^۴ و مالرب.

مالرب به زانو درمی‌آید تا به زنان توضیح دهد تقصیر آنهاست که دوست‌اش ندارند.

*

پایان عشق

وقتی محبت و نوازش‌ها خفه‌تان می‌کنند. او چنان طولانی

-
1. François de Malherbe
 2. Charles d'Orléans
 3. Pierre de Ronsard
 4. Jean de Lingendes

دهان‌اش را چسبیده به دهان‌ام نگه می‌دارد که احساس می‌کنم باید نفس بکشم، روی‌ام را برگردانم و دهان‌ام را جدا کنم. او متوجه می‌شود و سرزنش‌ام می‌کند.

صادقانه بگویم، از او رنجیده‌ام، به نظرم مضحک می‌آید. با این حال حق با اوست. آیا وقتی عاشق‌ایم، نیازی به نفس کشیدن داریم؟

*

هر یک از ما خطایی مرتکب شده که دلیل‌اش یک چیز است: من باور داشتم که شما می‌توانید مرا خوشبخت کنید، شما باور داشتید که من نمی‌توانم خوشبخت‌تان کنم.

*

تمنا ممکن است ما را به هیچ سرمنزلی نرساند. ممکن است فلج‌مان کند.

*

همزادهای عشق

دو نفر با شخصیت‌های شبیه به هم که جذب همین شباهت شده‌اند. و بدبختی‌شان این است که متفاوت رفتار نمی‌کنند - فقدان «بازی».

*

پایان عشق

عشق فاصله‌ها را از میان برمی‌دارد. آن که دوست‌اش داریم در محله‌ای زندگی می‌کند که در نظرمان دور محسوب می‌شد. حالا احساس می‌کنیم نزدیک است. سپس عشق می‌میرد. همان محله باز به محله‌ای دور افتاده تبدیل می‌شود. آیا همه چیز برای این به وجود آمده که در خدمت عشق باشد؟ دیگر برای رفتن به آنجا تا کسی گیرمان نمی‌آید. شاید راننده‌ها حس می‌کنند که زیاد تمایل نداریم به آنجا برویم.

*

توجهات مختصر

مادامی که دوست‌اش داشتم هیچ‌گاه برای‌اش گل نبرده بودم؛
حالا هر بار برای‌اش گل می‌برم، همچون روز توسن^۱. به یاد
عشق‌ام مقابل‌اش زانو می‌زنم، گویی مقابل یک مقبره.
او هیچ‌گاه خود را چنین محبوب نپنداشته بود.

*

بی‌ثابی

پس از بالا رفتن از پله‌ها و از نفس افتادن، مدتی طولانی
مقابل در ایستادم و لحظه‌ی دیدارش را به تأخیر انداختم،
همچون انتظار برای رسیدن به اوج لذت جنسی...

*

تلفن

شکنجه‌ی تلفن. گان می‌کردیم می‌توانیم دست‌مان را دراز

۱. روز جنس مقدس، جنس مقدس که هر ساله در اول بهار برگزار می‌شود.

کنیم تا به آن چه دوست داریم برسیم، همچون کودکی با
دستانی بسیار کوتاه و میوه‌ای بر درخت.

*

زنی که تنها توضیح رفتارش فقط عشقی است که به مردی
می‌ورزد، مرد نمی‌خواهد این انگیزه را باور کند، دقیقاً به
این دلیل که زن را دوست دارد.

*

بگارت

مستی مالکیت، که تنها بگارت می‌تواند آن را شرح دهد.
چیزی اصیل که می‌تواند به غرور مادرانه شبیه باشد.
نشان آن بر تن و قلبی باکره حک می‌شود. ضعف بدن
بدنی باکره که به نشانه‌ی عشق تغییر می‌کند و شکوفا
می‌شود: کپل‌ها، سینه‌ها. دختری که زن می‌شود.

*

پیاده‌رو متحرک

قلب‌هایی با سرعت‌های متفاوت. او شوهرش را دوست دارد، شوهری که او را دوست ندارد و زمانی شروع به دوست داشتن زن می‌کند که زن به اندازه‌ی قبل دوست‌اش ندارد. زن زمانی شروع به دوست داشتن من می‌کند که به اندازه‌ی قبل دوست‌اش ندارم.

*

حکایات

از بانوی مهمی پرسیدند: «چرا شما جمهوری خواه‌اید؟»
«زیرا آمدن به خانه‌ی من مایه‌ی افتخار رئیس‌جمهور است، درحالی‌که اگر پادشاهی در کار بود، وظیفه‌ی من،

همچون مادران‌ام، تعویض لگن ملکه^۱ بود.»

*

زن بالغ. قهرمانی برای رمان‌ها

بسیار جوان و درعین حال متأهل، خانم م. از جوانان
متنفر بود. با این حال، همین که عاشق یک افسر جوان
نیروی دریایی شد، درون ماشین به سمت‌اش خم شد و
او را بوسید.

زن یک سیلی خورد.

*

بورژوازی

افراط، بی‌مبالاتی آدم‌های جدی و اخلاق‌مدار.

۱. کوکتو در این جا کلمه‌ی «ملکه» را نه با املای درست (la reine) بلکه
به صورت La raine نوشته که در گذشته به معنای «دورخ» و «غیرماده» بوده
است. م.

*

اعترافات

اعترافات^۱ روسو که در آن مسلماً نسبت به الوئیز جدید^۲ استعداد بیشتری در رمان‌نویسی از خود نشان داده است.

1 Confessions
2 La Nouvelle Héloïse